



کاوس کیانی

آخوندِ کراواتی یا معلمِ رهایی؟

موضوع : مواجهه‌ی زندگی‌طلبان با معلمِ رهایی

درباره‌ی شریعتی

سال : ۱۳۹۶

کانون آرمان شریعتی

✦ پرسش :

● درود، نگاه گرامی!

● دو تهمت متضاد، و به نظرم بزرگ، به شخصیتِ دکتر شریعتی، زده شده و می‌شود. تهمتِ اول این که، برخی ایشان را فردی می‌دانند که تخصصی در امور دینی نداشته، و از جمله کسانی است که، با آثارشان، در معارف دینی، تناقض و تضادهایی ایجاد نمودند. و تهمتِ دوم این که، ایشان را آخوندیِ کراواتی می‌دانند، که مذهبِ آخوندی را رواج داده است. این نقدها رو به چه شکل می‌بینید، و جوابِ شما به این نقدها چیست؟

● سوالِ دیگرم این که : اگر شریعتی امروز زنده بود، دیدگاه‌اش به نظامِ اقتصادِ بازار، و مالکیت در تولید، و نظامِ سرمایه‌داری چه می‌بود؟

● و سوالِ آخر این که : اگر دکتر امروز در میانِ ما بود، با توجه به وضعِ کنونیِ زنان، کتابِ دومی که درباره‌ی زن می‌نوشت، چه می‌بود؟ آیا باز هم معرفیِ فاطمه بود برای الگوی زن شدن، یا خیر؟! و این که چرا فاطمه؟

● خب! چه بهتر که تخصص حوزه‌ای نداشت! چون شریعتی در جایی می‌گوید که: چه خوب شد که، شعرای ما، مثل نیما، شاملو، اخوان، و دیگران، به دانشگاه نرفتند، و در دانشگاه درس "ادبیات" نخواندند! و اتفاقاً اکثریت آنان چون به دانشگاه نرفتند، و رشته‌ی ادبیات نخواندند، شاعران بزرگی شدند! و چه بسا، اگر آنان در رشته‌ی ادبیات درس خوانده بودند، امروز در نهایت معلم دبستان می‌شدند، که فقط می‌توانستند در رابطه با شعر سخن بگویند.

● اگر منظور این اتهام‌زنندگان از تخصص در امور دینی، رفتن به حوزه، و خواندن آن همه خزعات حوزه‌ای است، من به عنوان یک پیرو شریعتی، خیلی خیلی خوشحالم که او به حوزه نرفته و در آنجا درس نخوانده است.

● دکتر شریعتی از بچگی، یعنی از هشت سالگی، با دو هزار کتاب اسلامی و فلسفی پدرش محمدتقی شریعتی، همنشین و همراه بوده، و به عبارتی، با اکثریت منابع بارزش اسلامی آشنایی داشته است. و در ضمن، از نزدیک، در جریان تمامی بحث‌ها و گفتگوهای مذهبی قرار داشته، و به همین خاطر، از همان نوجوانی، از بار فکری کافی برخوردار شده است.

● در رابطه با اتهام "آخوندِ کراواتی" هم، باید بگویم که، همیشه مخالفانِ یک تفکر، سعی می‌کنند که، با ساختنِ چنین اصطلاحاتی، رقیبِ فکریِ خویش را از دُور خارج کنند، و مخالفانِ شریعتی هم از اصطلاحِ آخوندِ کراواتی استفاده می‌کنند، و همیشه هم از این اصطلاح استفاده کرده‌اند! چرا که، از نظرِ آنان، شریعتیِ آخوندی بوده مثلِ آخوندهای دیگر، و نظریاتِ اش هم، همان نظریاتِ آخوندها بوده، و تنها فرقِ اش با آنان، این بوده است که، او کراواتی بوده، و در این پوشش، به بزک کردنِ مذهب پرداخته است! و من ترجیح می‌دهم که، قضاوتِ در این مورد را، به خوانندگانِ آثارِ او بسپارم، و تنها با ذکرِ چند مورد از تضادِ فکریِ شریعتی با روحانیت، این ادعایِ پوچ را زیرِ سوال می‌برم:

◆ در یک نگرشِ عام، شریعتی به متغیر بودنِ احکام و قوانینِ مذهبی، براساسِ سطحِ تکاملِ جامعه، و متناسبِ با علم و زمان، باور دارد، اما آخوند احکام را ازلی و ابدی می‌داند، و در واقع، همان باورِ ارتجاعیِ انحطاط‌آور، که ما امروز در جامعه‌ی خودمان اسیرِ آن شده‌ایم: مثلِ مشکلِ ما در حقوقِ زنان، در مسائلی نظیرِ ازدواج، طلاق، حضانتِ فرزند، ارث، مهریه، دیه، و...، و نیز در دیگر حوزه‌های انسانی و اجتماعی. خب! کجا شریعتی همان آخوندِ کراواتی است؟!

♦ در نگاه اقتصادی، آخوندها طرفدار نظام سرمایه‌داری بازار هستند، در حالی که شریعتی یک سوسیالیست است، و معتقد به برابری انسانی و اقتصادی است، حتی معتقد به افراطی‌ترین نوع سوسیالیسم، یعنی برابری در مصرف! خب! کجا شریعتی همان آخوند کراواتی است؟!

♦ در نظام سیاسی و اجتماعی، آخوندها کاملاً با نظام دموکراسی مخالفاند، و دموکراسی را یک پدیده‌ی غربی و عامل فساد می‌دانند. حال آن‌که، شریعتی طرفدار دموکراسی است، و دموکراسی را "موهبتِ خدایی"، و "بزرگ‌ترین دستاورد" بشر و روشنفکران آزادی‌خواه می‌داند. البته دموکراسی شورایی، و نه دموکراسی نمایندگی پارلمانی. خب! کجا شریعتی همان آخوند کراواتی است؟!

♦ در بحث روش، شریعتی در همه‌ی حوزه‌های انسانی و اجتماعی و تاریخی و طبیعی به دیالکتیک باور دارد. حال آن‌که یک آخوند، حتی از شنیدن کلمه‌ی دیالکتیک هم وحشت دارد، و حال‌اش بد می‌شود! خب! کجا شریعتی همان آخوند کراواتی است؟!

♦ در بحث فیزیولوژی، شریعتی به تکامل انواع، و البته نه لزوماً به داروینیسیم، که امروز دیگر نظریه‌ی چندان مطمئنی

نیست، و نیز به‌طور تاریخی همه‌ی پدیده‌ها باور دارد، و این که بشر از یک موجود تک سلولی رشد کرده، و به بشر امروزی می‌رسد، و ما امروز در اوج این تحول زیستی قرار داریم. کجا یک آخوند چنین باوری درباره‌ی تکامل بشر دارد؟! خب! کجا شریعتی همان آخوند کراواتی است!؟

◆ در رابطه با مدرنیته، شریعتی خواهان نوع خاصی از مدرنیته است نه مدرنیسم، و مدرنیته را از این زاویه نقد می‌کند، و در تلاش است که، با بهره‌گیری از فرهنگ شرقی و بینش دینی، از "مدرنیته" عبور کرده، و به بینشی "فرامدرن" دست یابد. اما آخوندها اساساً ضد مدرنیته بوده، به شدت از آن بیزار، و به سختی با آن دشمن‌اند، و آن را عامل انحراف بشریت و نابودی دین می‌دانند، و اصلاً تمام مدرنیته را به "ماتحت" افراد نسبت می‌دهند!! خب! کجا شریعتی همان آخوند کراواتی است!؟

● پس، این چه نوع مقایسه‌ی ابلهانه‌ای است بین یک آخوند و شریعتی؟! در حقیقت، این افراد اتهام‌زن اصلاً شریعتی را نمی‌شناسند، و بیشترشان حتی کتاب‌های او را هم نخوانده‌اند، و این نوع اتهام‌زنی، در واقع نوعی تخلیه‌ی نفرت درونی آنان از حکومت مذهبی ارتجاعی حاکم است، و یا به خاطر ضرباتی است که، با گسترش اندیشه‌ی او، به منافع فکری و اقتصادی آنان وارد آمده است.

● دکتر شریعتی به دنبال خلقِ یک مکتبِ رهایی بود. او خود با تاکید می‌گوید که: هیچ اصلِ ثابتی را در انسان باور ندارد! او به یک سیستمِ ارزشی مبتنی بر یک سری ارزش‌های انسانی_خدایی فراتاریخی باور دارد. او می‌گوید: انسان‌ها باید این ارزش‌ها را در خویش تحقق دهند، تا خداگونه شوند. چه جوری؟ چه شکلی؟ در هر دوران انسان خودش راه و روش و احکام را تعیین می‌کند. آدمیان باید بی‌ریا باشند، باوفا باشند، باصفا باشند، صریح و صادق و صمیمی باشند، چه گونه؟ روش‌ها را علم و زمان مشخص می‌کنند. ما از مذهب، از عرفان، از تاریخ، و از شخصیت‌ها، تنها و تنها "الهام" می‌گیریم، همین و بس. آنان ما را به خداگونه‌گی دعوت می‌کنند، و به ما می‌گویند: برو خداگونه شو!

● خداگونه شدن یعنی چی؟ خداگونه‌گی عبارت است از: تحققِ تمامی ارزش‌های انسانی_خدایی در خویش. ارزش‌هایی که همه‌ی مکتب‌های انسانی به آن معتقدند، چه خداباوران و چه خداناباوران، و اختلاف تنها بر سر این است که، این ارزش‌ها از کجا سر زده‌اند. همه‌ی ما انسان‌ها خواهان آزادی و برابری و انسانیت، و مهربانی و بخشش و عزت هستیم.

● شریعتی دعوت‌گر انسان است به مبارزه برای تحقق آرمان اجتماعی "آزادی، برابری، انسانیت"، و آرمان انسانی "خداگونگی"، و به زبان یک غیرمذهبی "رشد و تعالی انسانی". دعوتی عام برای ساختن "جامعه ایده‌آل" و "انسان ایده‌آل". اصل، تحقق این ارزش‌های انسانی در خویش، در جامعه، و در بشریت است، حال چه این ارزش‌ها ارزش‌هایی نهاده در فطرت انسان باشد (از نظر یک مذهبی)، و چه دستاوردی بشری در طول تاریخ (از نظر یک غیرمذهبی). مهم، تلاش انسان در راستای تحقق این ارزش‌ها، و انسانی فرهیخته و خداگونه شدن است. در حقیقت، دعوت شریعتی از انسان، دعوت به "رفتن" و "شدن" است.

● اما امروز شما می‌بینید که، در مذهب آخوندی، برای برداشتن هر قدمی، هزار تا شرط و شروط وجود دارد! و هزار جور مامور کنترل! و مذهب‌اش، مذهب اسارت، مذهب خوار و خفیف کردن انسان، و مذهب نفی هرگونه "خودآگاهی"، "انتخاب‌گری"، و "آفرینندگی"ی انسان است، و بیزاری و دشمنی با مذهب شریعتی، که "مذهب‌رهایی" است.

● از نظر مذهب آخوندی، تو اگر نماز نخوانی، و مدام در حال خم و راست شدن نباشی، تمامی اعمال نیک تو هم بر باد است! حال آن که، شریعتی می‌گوید: اگر تو در کل زندگی

هفتاد هشتاد ساله‌ات، تنها یک بار، آری! تنها یک بار، نمازی بخوانی که دلت را به تمامی به آن "مهربانِ جاودانِ آسیب‌ناپذیر"، که اسم‌اش را هر چی می‌خواهی بگذار: خدا، امرِ قدسی، معنویت، نیروانا، و...، تسلیم کنی، آن رابطه و اتصال و وصال شکل گرفته است!

● از نظرِ شریعتی، نیایش یک رابطه‌ی عاشقانه‌ی میانِ انسان و آن کانونِ معنوی در هستی است، و تویی که به یک منبعِ ارزشی در این هستی قائلی، اگر یک بار، فقط یک بار، با همه‌ی وجودت، در برابرِ این ارزش‌ها کمر خم کردی، و به تعبیرِ مولانای عزیز، "حلقه" ای شدی، که برای رهایی از این "زندان"، خود را بر دیواره‌ی این "هستی" کوبیدی، کارت را تمام کرده‌ای، و همان یک نماز کافی است! اما آخوند جماعت، اگر یک وعده از نمازت را نخوانده باشی، پس از مرگت هم شده، فرزندان‌ات باید پول‌اش را بدهند، تا فردی به نیابت، آن نماز را برای توی مرده بخواند!!

● کدام آخوندِ کراواتی؟! این حرف یعنی چی؟ این چه برخوردِ ابلهانه‌ای است که برخی از نفرتِ دچارِ آن شده‌اند! آنان برای اثباتِ حرف‌شان باید تک تکِ اعتقاداتِ شریعتی و آخوندها را با هم مقایسه کنند، و بعد این اتهام را مطرح کنند.

● شریعتی اگر می‌گوید فاطمه، آن فاطمه‌ی شریعتی، زنی است که: برخلافِ نظرِ شوهرش امام علی، که سکوت می‌کند، چون استراتژیِ "سکوت" را برای نجاتِ اسلام انتخاب کرده است، استراتژیِ "شورش" را در پیش می‌گیرد، و تا لحظه‌ی مرگ استراتژیِ همسرش را نمی‌پذیرد! آن هم چه شوهری! او، زنِ امام علی است، و شوهرش یک آدم معمولی نیست که ازش پیروی نکند، او امامِ بسیاری از برجستگانِ مذهبِ اسلام است.

● این فاطمه است که شریعتی در دهه‌ی پنجاه به عنوانِ یک الگو مطرح می‌کند، و پیامِ این الگو به زنان این است که: ای زن! در تعیینِ استراتژیِ فعالیت‌های اجتماعی و سیاسیِ خود، استراتژیِ شوهرت که هیچ، بلکه حتی استراتژیِ رهبرت، و امامت را، اگر به آنجا رسیدی که استراتژیِ آنان تو را قانع نکرد، و تو آن را محافظه‌کارانه دانستی، نپذیر! برو استراتژیِ شورشِ خودت را در پیش بگیر!

● آن الگو به زن آن نسل می‌گفت: تنها به این دل‌خوش نباش که، مادرِ خوبی هستی و فرزندانِ چون حسین و زینب پرور اندی. تنها به این دل‌خوش نباش که، زنِ خوب و مهربان و عزیزِ همسرت هستی. تنها به این دل‌خوش نباش که، حامیِ پدر و مادر و فامیلانِ خویش هستی. تنها به این دل‌خوش

نباش که، از نظر علمی در سطح خیلی بالایی هستی. تنها به این دل‌خوش نباش که، در متن مبارزات سیاسی و اجتماعی حضوری فعال داری. بلکه، اگر می‌خواهی انسان بزرگی باشی، باید مثل فاطمه زنی چند بُعدی باشی!

● من الان، با این که فاطمه این گونه بود یا نبود، کاری ندارم. آنچه را که شریعتی از یک واقعیت تاریخی به نام فاطمه می‌سازد، و در آن زمان مطرح می‌کند، یک زن چند بُعدی است: یک زن همسر دوست، خانواده دوست، فامیل دوست، انسان دوست، و در عین حال، یک عنصر شدیداً اجتماعی، یک مبارز سیاسی و اجتماعی خستگی‌ناپذیر، تا جایی که، حتی جسد خویش را، به مثابه‌ی یک ابزار سیاسی، برای محکوم کردن ظالمان و ستمگران، به کار گرفت!

● اکنون برخی می‌گویند: این فاطمه که شریعتی به عنوان الگوی زن مطرح کرده است، با آن فاطمه‌ی موجود در تاریخ فرق دارد، و شریعتی در واقع آن فاطمه را ایده‌آلیزه کرده است! حال آن که، از نظر من، هیچ دلیل منطقی قابل‌پذیرشی وجود ندارد که، آن الگوی فاطمه‌ی امروزی، لزوماً باید، مو به مو، مثل آن فاطمه‌ی موجود در تاریخ باشد.

● آیا آن مدل دموکراسی، که ما امروز آن را الگوی سیاسی خودمان قرار داده‌ایم، شبیه همان دموکراسی موجود در یونان است! و آن دموکراسی یونان ایده‌آل بوده است؟! نه عزیز من! به هیچ وجه چنین نبوده است، و دموکراسی امروزی، یک نوع دموکراسی ایده‌آلیزه شده است.

● آن دموکراسی یونان، تنها برای قدرت‌مندان، پول‌دارهای بزرگ، و اشراف جامعه بوده است. آری! در آن دموکراسی یونانی، که مردم در میدان "آگورا" جمع می‌شدند، و برای سرنوشت خود تصمیم می‌گرفتند، مهاجرین، زنان، کارگران، و حتی پولدارهای کوچک هم، حق رای نداشتند، و تنها کلان پولدارانی که در یک حد خاصی پول داشتند، قادر به رای دادن بودند!

● خب! پس چرا اعتراض نمی‌کنید که: این دموکراسی که امروز به صورت یک الگو برای ما مطرح شده است، شبیه آن دموکراسی موجود در یونان قدیم نیست، و این دموکراسی در خاستگاه خویش عین امروز نبود، و این الگو و نمادی که از دموکراسی ساختید، یک الگوی واقعی نیست، عینیت ندارد، و ایده‌آلیزه شده است.

● آری! همان گونه که روشنفکران غربی نظام دموکراسی را برای الگوبرداری در جامعه‌ی مدرن ایده‌آلیزه کرده‌اند، شریعتی هم چهره‌ی فاطمه را برای الگوبرداری در جامعه‌ی مدرن اسلامی ایده‌آلیزه کرده است. یک روش واحد در دو تمدن جهانی. پس اشکال کار در کجاست؟ و اعتراض مخالفان شریعتی برای چیست؟

● آیا ایده‌ی برابری‌طلبی و سوسیالیسم مطرح در تاریخ، شبیه ایده‌ی امروزی آن است؟! آیا اسپارتاکوس همین برابری را می‌طلبیده، آیا مزدک همین برابری را می‌خواسته، و منظورشان از برابری، همان برابری و سوسیالیسم موردنظر ماست؟! نه عزیز من! چنین نبوده است. چرا که در دوران قدیم، منظور از برابری، بیش‌تر یک نوع برابری انسانی و حقوقی بوده است.

● ما امروز به جایی رسیدیم که، هر چیزی را، هر نقطه‌ی تبعیضی را، بررسی می‌کنیم، و آنگاه نگاه‌مان را تصحیح می‌کنیم، و به آن نگاه نومان، برابری و سوسیالیسم می‌گوئیم. مگر مکتب سوسیالیسم امروزی، به نوعی همان ایده‌ی ایده‌آلیزه‌شده‌ی برابری در تاریخ نیست؟ مگر دموکراسی امروزی، به نوعی همان ایده‌ی ایده‌آلیزه‌شده‌ی دموکراسی یونانی نیست؟ خب! فاطمه‌ی امروزی شریعتی هم، به نوعی

همان چهره‌ی ایده‌آلیزه‌شده‌ی فاطمه‌ی قرنِ هفتمی است، جهتِ ارائه‌ی الگویی از یک زنِ چند بُعدیِ مسلمان در قرن بیستم، برای نسلی از زنانی که، خواستارِ ورودِ به عرصه‌ی خودسازی و جامعه‌سازی بوده‌اند!

● من با صراحت به شما می‌گویم که، الگوی مذهبیِ من، برخلافِ انتظارِ شما، امام علی نیست! و فاطمه الگوی من است، چون من خط‌مشیِ سکوتِ امام علی را نمی‌پذیرم، و برایم قابلِ تحمل نیست، و تیپ‌ام بیش‌تر ابوذری است، و با مصلحت و قدرت چندان میانه‌ای ندارم! انسانی عصیان‌گر، مبارز، شورشی، و بدونِ مصلحت‌گرایی، چرا که مصلحت‌گرایی، هر حرکتی را به گند می‌کشد. حال اگر نتوانستم همه‌ی این خصیصه‌ها را در خود بپرورم، آن دیگر ضعفِ من است.

● آری! شاید فاطمه‌ی شریعتی، دقیقاً شبیهِ همان فاطمه‌ی در تاریخ نباشد، و شریعتی تا حدودی شخصیت‌اش را زیباتر به تصویر کشیده باشد، تا از او الگویی برای آن نسل بسازد. اما مگر ما خودمان هم امروز چنین نمی‌کنیم. امروز وقتی شما زاپاتا یا چگوارا را به عنوانِ یک الگو مطرح می‌کنید، آیا این الگوهای خلق‌شده توسطِ ما، همان زاپاتا یا چگوارای واقعی هستند؟ خیر، آنان نیز چه بسا در زندگی‌شان چندین عیبِ اساسی داشته‌اند، این طور نیست؟!

● آری! آن الگوهای معروف بشریت، خدا که نیستند. آنان هم در زندگی خویش خطا دارند، اشتباه دارند، و حتی در مواقعی هم ضعف از خود نشان داده‌اند، اما ما در مجموع آنان را به عنوان یک "الگو" می‌پذیریم، ایده‌آلیزه می‌کنیم، و جهت خودسازی و جامعه‌سازی از آنان پیروی می‌کنیم.

● ما اگر به زندگی بشر بنگریم، به این اصل مهم پی می‌بریم که: ایده‌آلیزه کردن پایه‌ای‌ترین خصوصیت انسانی است، که من آن را خصیصه‌ی "فراروی" می‌نامم. ما در زندگی همه چیز را ایده‌آلیزه می‌کنیم: فرزندمان، پدرمان، مادرمان، معشوقمان، کشورمان، و...

● شما به مردم ما نگاه کنید! انحطاط این مملکت را سر گرفته، و در طول تاریخ، هر قومی از هر جا حمله کرده، زده و کشته و برده، و ما هم سکوت و سازش و تحمل کردیم، آن هم صد سال، دویست سال، پانصد سال! و باز این مردم، شعار "هنر نزد ایرانیان است و بس" را فریاد می‌زنند! و به دنبال الگوهایی در ایران باستان می‌گردند! آیا این کار آنان همان ایده‌آلیزه کردن نیست؟!

● همین شمایی که به شریعتی می‌گوئید: تو فاطمه را ایده‌آلیزه کرده‌ای. خودتان کوروش را ایده‌آلیزه می‌کنید، دوره‌ی هخامنشی را ایده‌آلیزه می‌کنید، زنان آن دوره را ایده‌آلیزه می‌کنید، بابک را ایده‌آلیزه می‌کنید، و یا محمد و علی و حسین را ایده‌آلیزه می‌کنید، و یا امیرکبیر و مصدق را ایده‌آلیزه می‌کنید، و یا مارکس و لنین و مزدک را ایده‌آلیزه می‌کنید، و نیز بسیاری از شخصیت‌های دیگر تاریخی را ایده‌آلیزه می‌کنید!

● خُب! اگر این نوع نگاه، عاملی است برای حرکتِ شما، و برای آمدن به صحنه‌ی تحولات اجتماعی، و پیش‌بردِ تکاملِ تاریخی جامعه‌ی ایرانی، اشکال ندارد، این کار را بکن، چون بعد، رفته رفته، خودت می‌فهمی که این گونه نبوده است، و همواره در الگوسازی از یک شخصیت، ضرورتاً و در اکثر اوقات، اغراق به میزانی چاشنی کار شده است!

● من هم می‌دانم که آن فاطمه‌ای که شریعتی تصویر کرده است، در حدِ یک زنِ ترازِ مکتب است، و شاید ما تا پانصد سالِ دیگر هم نتوانیم چنین فاطمه‌ای را بسازیم، اما او دارد یک الگو برای "شدن" و "رشدِ چند بُعدی" به زنِ مسلمان ارائه می‌دهد، و الگوها برای جذابیت و دلربایی، کامل و ایده‌آل ساخته و پرداخته می‌شوند! و چه بسا، هر الگویی، در برخی از این ابعادِ انسانی، دچارِ ضعف و نقصانی هم باشد!

● سوال : اگر شریعتی امروز زنده بود، دیدگاه‌اش به نظام اقتصاد بازار، و مالکیت در تولید، و نظام سرمایه‌داری چه می‌بود؟

● پاسخ : شریعتی اساساً هیچ گونه واسطگی را نمی‌پذیرد. وجود عناصر واسطه را، در سیاست، در اقتصاد، و در فرهنگ نمی‌پذیرد، و می‌گوید:

◆ در حوزه‌ی فرهنگ : خودت باید بروی قرآن را بشناسی، خودت باید بروی مذہبات را بشناسی، و این آخوندها این وسط اضافی هستند، این واسطه‌ها و نمایندگان دروغین را بنداز کنار!

◆ در حوزه‌ی اقتصاد : یکی بازاری است، یکی کارآفرین، و یکی سرمایه‌گذار، و آنان از سرمایه‌ی مردم در بانک‌ها وام گرفته و کارخانه می‌زنند، و بعد شما کارگران را استخدام کرده، و با یک حقوقِ بخیر و نمیر، تا آخر عمر استثمار می‌کنند. دشمنان را بگیرید بندازید کنار! چرا که دولت باید مستقیماً به شما نیروی کار، شامل مدیران، مهندسان، متخصصان، و کارگران وام بدهد، تا یک تعاونی ایجاد شود، و بعد خودتان کار کنید، خودتان کارگر باشید، و خودتان مالک باشید، و به قول پرودون: "مالک یعنی کارگر، کارگر یعنی مالک".

♦ در حوزه‌ی سیاست : یکی رئیس جمهور است، اون یکی وزیر است، و یکی دیگر وکیل است. و این‌ها بر شما حکومت می‌کنند، و سرنوشت شما در دستان آلوده‌ی آنان است. حال آن که، این شما هستید که باید برای جامعه تصمیم بگیرید. پس این‌ها را بریزید دور! یک دولت کوچک فدرالی، که نماینده‌ی نظر شما، و آشنا با درد شماست، و از استان‌ها و شهرستان‌ها انتخاب شده، باید شکل بگیرد، آن هم برای هماهنگی در کارها، و انجام امور اجرایی و برقراری روابط خارجی. اما خود مردم‌اند که باید تعیین می‌کنند که چه کسی شهردار باشد، چه کسی فرماندار باشد، چه کسی استاندار باشد، و بودجه‌ی هر شهر، در چه پروژه‌ای، توسط چه کسی، و در کدام بخش خرج شود.

● البته، آنچه را که گفتم، به معنای یک ایده‌آل است، و ما الان در آغاز یک پروسه‌ی طولانی ایستاده‌ایم. فرض کنید که شما الان یک بچه‌ی ناآگاه دارید، و آرزو دارید که او روزی انسانی چون علی و فاطمه شود! خب، معلوم است که این آرزو به این زودی‌ها تحقق‌یافتنی نیست، و او حداقل سی سال وقت لازم دارد که یک آدم معمولی شود! اما با این وجود، ما از همین لحظه آن وضع ایده‌آل را برای او ترسیم می‌کنیم، تا او بداند که جهت حرکت به کدام سمت است.

● بر همین قیاس، ما از هم اکنون باید یک الگویی از یک نظامِ دموکراسیِ فدراتیوِ سوسیالیستی را ترسیم و مطرح کنیم، و رفته رفته، با مبارزاتِ خویش، جامعه را به سمتِ چنان نظامی رهنمون شویم، که راهی بس طولانی است. در این مسیر، ما سه مرحله مبارزه را باید پشت سر بگذاریم: مبارزه‌ی ضدِ استبدادی، مبارزه‌ی ضدِ استثمار، و مبارزه‌ی ضدِ استثمار، که این کار طول می‌کشد، و زمان می‌برد.

● ما باید از مرحله‌ی اول، که مبارزه برای کسبِ آزادی است، شروع کنیم، و بعد برویم به سمتِ تحققِ برابری، چون تا زمانی که نظامِ سرمایه‌داری حاکم است، برابری ممکن و پایدار نیست. از نظرِ شریعتی، سرمایه‌داری یعنی ربا، به این معنا که، "پول، پول میاره"، و او سیستمی را که در آن "پول، پول بیاره" را نمی‌پذیرد. از نظرِ شریعتی، "درآمد" باید حاصلِ "کار" باشد، حال، هر نوع کاری، چه کارِ فکری، و چه کارِ یدی، و هر کدام نیز جای خود را دارد.

● در رابطه با ربا نیز، باید این توضیح را بدهم که، سودِ بانکی، تا آن حدی که ارزشِ پولِ شما در نظامِ سرمایه‌داری، که همیشه همراهِ با تورم است، حفظ شود، قابل پذیرش است، و مازادِ بر آن است که رباست. به عنوانِ مثال: شما صد میلیون تومان در بانک می‌گذارید، و یک سال می‌گذرد.

اگر تورم جامعه هفت درصد باشد، و بانک به شما ده درصد سود پرداخت کند، آن هفت درصد پرداختی، حفظ ارزش پول شما است، اما آن سه درصد اضافی ربا است. در واقع شما، پس از یک سال پس‌انداز، باز هم باید بتوانید همان میزان کالا را بخرید که در سال گذشته می‌توانستید بخرید. اما اگر پول شما ذره‌ای بیش‌تر شود، ربا محسوب می‌شود، چون "پول، پول آورده است"، و سرمایه‌داری یعنی همین.

● اگر علاقه‌مند به آشنایی با نظرات شریعتی درباره‌ی سرمایه‌داری و سوسیالیسم هستید، آن کتاب "سوسیالیسم، در نگاه شریعتی"ی مرا بخوانید. من در آن کتاب سعی کردم که تمام جمله‌های شریعتی در رابطه با سوسیالیسم را یک جا جمع کنم. و شرح کوتاهی هم در رابطه با هر جمله ارائه دادم، تا موضوع جمله کمی روشن‌تر شود.

● یکی از آرزوهای همیشگی من در رابطه با مکتب شریعتی، این بود که، کسی سوسیالیسم شریعتی را عمیقاً بررسی کرده، و نظر او را تدوین کند، که چنین نشد، و در نهایت خودم دست به کار شدم، و این کتاب را تالیف کردم.

● از نظر من، شناخت سوسیالیسم در اندیشه‌ی شریعتی بسیار حیاتی است، و اگر شما سوسیالیسم را در اندیشه‌ی او نشناسید، هرگز مکتب او را نخواهید شناخت!

● سوال :

● اگر دکتر شریعتی امروز بودند، با توجه به وضعیت کنونی زنان، کتاب دومی که درباره‌ی زن می‌نوشتند، چه بود؟ آیا باز هم معرفی فاطمه به مثابه‌ی یک الگو بود یا خیر؟

● پاسخ :

● من چند بار این ایده را مطرح کردم که: شما وقتی از شریعتی حرف می‌زنید، بلافاصله باید این سوال را مطرح کنید که: رسالت شریعتی در آن دوران چه بود؟ و با پاسخ به این سوال، بسیاری از سوالات و انتقادات ما پاسخ‌اش را خواهد یافت. چون، افکار، گفتار، و کردار شریعتی در دهه‌ی پنجاه، متناسب با رسالت او در آن دوران بوده است.

● ما آگاهیم که، رسالت شریعتی، انجام یک "اصلاح مذهبی" (پروتستانتیسم)، در کادر یک "نوزایی ملی" (رنسانس)، برای نجات جامعه‌ی ایران از انحطاط فرهنگی بوده است. او بر این اعتقاد بود که، عامل انحطاط جامعه‌ی ایران، مذهب است، و ما پیش از هر اقدامی، اول باید خود "مذهب" را از اسارت ارتجاع، و از انحصار کارگزاران‌اش، نجات دهیم.

● بر همین اساس، شریعتی هرگز به دنبال "نجاتِ مردم" نرفت، بلکه به دنبال "نجاتِ اسلام" رفت، چرا که معتقد بود: اگر ما اسلام را نجات دهیم، مردم خودشان خود را نجات خواهند داد. با این باور که، اگر ما بتوانیم این اندیشه‌ی غلط را بزدا کنیم، و اندیشه‌ای نو به مردم ارائه دهیم، عناصر "خودآگاهِ فعالِ فداکار"ی ساخته خواهند شد، که خودشان آن سه مرحله مبارزه‌ی رهایی‌بخش را پی خواهند گرفت!

● خب! به کمک چه کسانی؟ به کمک افرادی چون نگاه نو، نشر، آرش، باران، علی، سینا، حامد، آزاده، ونوس، و... افرادی چون اینان روزی در کنار هم جمع شده، و خودشان حزبی ایجاد کرده، و آن مبارزه‌ی حزبی را به پیش خواهند بُرد.

● پس اکنون پی می‌بریم که، مسالهی اصلی شریعتی در آن دوران، مسالهی زن نبود. مسالهی اصلاح مذهبی بود، و با این حال، اتفاقاً او کسی بود که، بیش از دیگر متفکران، و حتی سازمان‌های مبارز، از زن سخن گفت!

● من چند بار به صراحت گفتم که: در آن دوران، هیچ جریانِ چپ، هیچ جریانِ ملی، و هیچ جریانِ مذهبی، اساساً زن‌ها را نمی‌دیدند، نه در رهبری، نه در تشکیلاتِ سیاسی، نه در تصمیم‌گیری‌ها، و... شما به سازمان مجاهدین در آن دوران

نگاه کنید! در آن تشکیلات، در سطح رهبری و مقام‌های مهم، اصلاً زنان نبودند. و جالب آن که، در بچه‌های چپ هم، با آن همه پشتیبانی فکری و تجربی مارکسیسم جهانی و فمینیسم مارکسیستی، باز اوضاع بر همین روال بود!!

● امروزه، خود آن زنان چریک، در کتاب‌هایی که نوشته‌اند، به صراحت مطرح کرده‌اند که، اصلاً هیچ توجه جدی به زنان مطرح نبود. زنان بیش‌تر یک نیرو برای مبارزه، و یک پوشش امنیتی برای حفظ مبارزه، سازمان، و مبارزان بودند!

● اولین روشنفکری که موضوع زن را در ایران به صورتی جدی و به عنوان یک "مساله" مطرح کرد، شریعتی بود. و یکی از ابعاد اصلاح مذهبی او، رهایی زنان از گرایش املیسم و فکلیسم، و بیرون کشیدن آنان از زندان خانه، و حضور آنان در جامعه و فعالیت‌های اجتماعی بوده است.

● او با کوبیدن نگاه ارتجاع مذهبی به زن، کارش را شروع می‌کند. او به صراحت، و با توهین و کوبیدن تیپ زن سنتی و مذهبی، ضربه‌ای سخت بر افکار دختران جوان وارد می‌کند. او می‌گوید که: نهایت رسالت و مسئولیت زن سنتی، جولان بین "مطبغ" و "بستر" است، و فلسفه‌ی زندگی‌اش، سرویس دادن به شوهر! سرویس جسمی در آشپزخانه، و سرویس جنسی در رختخواب! و هویتی کاملاً وابسته به مرد!

● او می‌گوید: کار زن سستی، در داخل خانه تولید "بچه" است، و در بیرون خانه تولید "اشک" در روضه و حسینیه! خُب! چرا شریعتی با چنین شدتی زن سستی را می‌کوبد؟ برای آن که فکر دختران جوان خانواده‌های سستی و مذهبی را آشفته سازد، و آنان را سخت به فکر وادارد. و آنگاه، پس از "نفی"ی آن تیپ ارتجاعی، نیازمند طرح تیپ جدیدی از زن است، یک تیپ جایگزین. و حال چه کسی را باید به عنوان "الگو"ی زن قرار دهد، که هم مورد پذیرش آن جامعه‌ی سستی و مذهبی قرار گیرد، و هم او را به جرم توهین به زنان مذهبی، مثل حلاج نکشند، و یا مثل عین‌القضات شمع‌آجین نکنند؟!

● او با زیرکی تمام، به تاریخ اسلام نگاه می‌کند، و فاطمه را انتخاب می‌کند. و او را به عنوان یک الگو معرفی می‌کند. به دختران جوان می‌گوید: این نشو! (زن سستی)، آن نشو! (زن غرب‌زده)، فاطمه شو! (زن روشنفکر). فریاد می‌زند که: چرا نشسته‌ای؟ برخیز! برو کار کن! مثل فاطمه. آگاهی علمی پیدا کن! مثل فاطمه. حضور اجتماعی داشته باش! مثل فاطمه. یک تیپ اجتماعی باش! مثل فاطمه. برو حتی برخلاف نظر پدرت و شوهرت مبارزه کن! مثل فاطمه. و با طرح فاطمه به عنوان الگوی زن، دیگر آن مرد سستی و مذهبی، جرات هیچ مخالفتی را نداشت، و نمی‌توانست حرفی بزند، و با فاطمه شدن دختر و همسرش مخالفت کند! چه فکر بکری!

● او با طرح فاطمه به عنوان یک الگو، در حقیقت به آن نیروهای سنتی و مذهبی، که می‌خواستند مانع حضور اجتماعی زنان شوند، مودبانه گفت: هیس! خفه! حرف نزنید! ساکت! و آنان هم، با آن که جز جگر گرفته بودند، و می‌سوختند، به ناچار سکوت کردند! و به زودی خیل عظیمی از دختران سنتی به عرصه‌ی فعالیت‌های اجتماعی کشیده شدند!

● آیا در آن جامعه‌ی سنتی و مذهبی، بهتر از این می‌توان راهی برای رهایی زنان یافت و به آنان پیشنهاد کرد؟ طرح الگویی از فاطمه، در مقابل ارتجاعی که، هیچ جایگاه انسانی، اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی‌ای برای زن قائل نبود.

● من خود شاهد بودم که، در آغاز انقلاب، دخترانی بودند که می‌رفتند در کارهای سازمانی فعالیت می‌کردند، و بعد در پاسخ به پدرشان می‌گفتند: پدرم! نگران نباش! الگوی من فاطمه است، و من ذره‌ای خطا نمی‌کنم، ذره‌ای! و پدر با لبخندی شادمانه می‌گفت: برو دخترم، برو!

● امروز دیگر ما در آن شرایط نیستیم، و جو زمانه تغییر کرده است، و اگر شریعتی بود، بی‌شک برای رهایی زنان کتاب دیگری می‌نوشت، اما من نمی‌توانم حدس بزنم که چی می‌نوشت.

● از دید من، فاطمه هنوز آن الگو بودن‌اش را از دست نداده است، اما، با توجه به این که، ارتجاع حاکم، مدام بر این آتش می‌دمد، ما دیگر نباید این الگو بودن را مطرح کنیم! البته من شخصاً گاهی مطرح می‌کنم، اما امروز دیگر، فاطمه، به عنوان یک الگوی به‌روز اجتماعی، تاثیر چندانی ندارد. و اگر به دختران جامعه‌ی امروز بگوئیم: برو فاطمه شو! و خود را بر تراز او بساز! دیگر شوقی را در او ایجاد نمی‌کند.

● این ایده تا سال ۶۰، بسیار شوق‌انگیز و انگیزه‌دهنده بود، و حتی دختران غیر مذهبی هم از این الگو انگیزه می‌گرفتند، و با این الگو مخالف نبودند. و مثل ما که، با آن که مذهبی بودیم، از چگوارای مارکسیست الگو می‌گرفتیم، آن‌ها هم نسبت به فاطمه چنین احساسی داشتند.

● امروز بسیاری از رفتار و گفتار و کردار ما از روی استیصال است، و از آنجا که سُمبهِی قدرتِ حاکم پُر زور است، و به همه زور می‌گوید، و ما هم به دلیل تفرقه‌ای مزمن نمی‌توانیم کاری کنیم، متاسفانه به جان هم افتاده‌ایم، و مدام همدیگر را مورد حمله قرار می‌دهیم.

● حال آن که، همه‌ی آن الگوها، هم چگوارای غیر مذهبی ضدِ خدا، هم فاطمه، هم علی، هم جمیله بوپاشا، هم سیمون

دوبوار، و هم سارتر، الگوهای ما هستند، و ما باید آنان را به عنوان الگوهای انسانی خویش برگزینیم، تا بمانیم، و قدمی در جهت رهایی خویش، جامعهی خویش، و جامعهی بشری برداریم.



تالار گفتمان شریعتی

آخرین ویرایش : شهریور ۹۸

کانون آرمان شریعتی



خانه